

در فروردین ماه سال جاری جناب آقای آقای آقای زاده ستانور و استاد محترم دانشگاه تهران بدعوت دانشگاه و دانشکده ادبیات به تبریز آمدند و تقاضای دانشکده را برای ایراد چند خطابه علمی اجابت نمودند. جناب آقای آقای زاده در روزهای ۲۸ و ۳۱ فروردین خطابه‌هایی در دانشکده ادبیات تبریز ایراد کردند که مورد استفاده دانشجویان و استادان و دیگر علاقمندان واقع شد. نخستین خطابه را جمع به فرقه صابئین و دومین خطابه در باره زمان زردشت بود که عین دو خطابه ذیل درج میشود

صابئین

صابئین که اسامی مختلف این قوم و فرقه دینی عبارتست از صابئة الباطیح - ماندائی - معتسله ناصوری و ما از آن میان اصطلاح قرآن را اختیار کرده آنها را با صابئین خواندیم امروز قومی است که بنام صبه نامیده میشود. در این موضوع باید به فرق بین قوم و دین توجه داشت. دین صابئی بشکل معروف فعلی و قرون بعد از قرن دوم مسیحی نوعی از انواع گنوستیک (عرفان مسیحی) بود که اشکال مختلف آن در عراق و شامات یعنی بابل و جزیره و سوریه (بمعنی وسیع آن) واردن و در بعضی ممالک مجاور و روم شرقی هم در قرون بالا فصل بعد از مسیح انتشار داشت و معروفترین آنها در نوشتجات مؤلفین اسلامی مرقیونی‌ها و بار دیصانی‌ها بودند. انواع دیگر آن عبارت بود از اوفیت‌های مارپرست و الکسانی‌ها و ابیونی‌ها و از مهم‌ترین آنها باز یلیدی‌ها و النتینی‌ها است و مخصوصاً ارسنی‌ها که حالا بواسطه اکتشاف طومارهای بحر میت و قمران جلب توجه خاص محافل علمی را کرده است. اینچنان سی فرقه از این گنوستیک را در خطابه خود در باب مانئی که منتشر شده شرح داده و شمرده‌ام.

قومی که بآنها صابئین بین‌النهرین سفلی اطلاق شده از نظر قومی و نژادی بظن قوی از اوائل تاریخ مسیحی و شاید از قرن اول از شامات و مخصوصاً از حوران و سواحل

اردن بسواحل جنوبی فرات ودجله وشطالعرب وکارون وناحیه‌ای که درتاریخ باسم میسان معروف است وحالا نیز دشت میسان (که درالسنه عامه میشان هم می گویند) درآن حوالی است مهاجرت کرده‌اند وباز بظن قوی در اصل امت وپیروان حضرت یحیی وبقول مسیحیان یوحناى تعمید دهنده بوده‌اند . مظنون است که بر اثر منازعات مذهبی وسخت‌گیریهای آن قسمت ازقوم اسرائیلی که بدین عیسی گرویدند نسبت باین قسمت از همان قوم اسرائیلی (یا ممکنست بگوئیم کنعانی) که تابع عیسی نشدند وفقط یحیی را مقتدای خود دانستند این اقلیت مذهبی مجبور بمهاجرت شدند وچون مهم‌ترین ارکان دین آنها تعمید وارتماس در آب جاری بود سواحل نهرین یا رافدین را اختیار کرده وبآن خطه آمدند و مستقر شدند اثری که در زبان ماندائیه‌ها ازین مهاجرت مانده شاید آن باشد که به‌تعمید اردن گویند .

قبل از دخول درموضوع اصلی باید فوراً گفته شود که جمعی دیگر هم بغلط باسم صابئین معروف شده ودر همه کتب مسلمین از آنها بهمین اسم صابئین سخن میرود و این تسمیه بصابئین اصلی جنوب بین‌النهرین غالب آمده و آنها را تحت الشعاع انداخته است و آنها صابئین حرّان است که دین قدیم یونانیهارا داشته‌واین دین را حتی بعداز انتشار مسیحیت واسلام درتمام جوانب آنها مانند يك جزیره دینی بامعابد و هیاکل ژوپیتر و ونوس (افرودیت) و هر کول و غیره نگاهداشته وعلوم یونانی را هم خوشبختانه باوقوف بزبان یونانی قدیم با آنکه زبان خودشان سریانی یا از اقسام سریانی بود محفوظداشته وغالباً بزبان خودترجمه نمودند. این قوم اخیر یعنی حرّانیه‌ها هم بعلت حادثه‌ای نام صابئی اختیار کرده وباین اسم معروف ماند و آن حادثه آن بود که یکی ازخلفای عباسی یعنی مامون درطی سفر حج از آن ناحیه یعنی حرّان عبور میکرد و وقتیکه آن جماعت را دید پرسید که چه دینی دارند آنها جواب درستی نتوانستند بدهند پس مامون گفت که اگر اهل کتاب هستند باید تعیین کنند از کدام فرقه مقبول دراسلام هستند واگر اهل کتاب نیستند که باید بین قبول اسلام و

جزای مشرک و کافر بودن یکی اختیار کنند. چون آن جماعت جواب شافی نتوانستند بدهند جواب قطعی را موقوف به خودت از حج کرد و وقتیکه برگشت آنها گفتند ما اهل کتاب و از صابین مذکور در قرآن هستیم بس بدین حيله از فنا رستند. از این طایفه حرّانی معروف به صابین در عهد اسلامی علما و حکمائی معروف شدند مانند ثابت بن قره و بتائی و غیرهما و چنانکه گفتیم این قوم صابین حقیقی نبودند و صابین واقعی همان ماندائیهای ساحل شط العرب بوده هستند.

جماعتی هم که در ناحیه میسان از همان گنوستیکها بودند که ابن الندیم آنها را ممتسله خوانده و بدرمانی پیش آنها رفته و در سلك آنان در آمده و بعداً مانئی هم در میان آنها بزرگ شده و بار آمده بود آنان نیز باز از اقسام همان فرقه های مذهبی بودند.

چنانکه گفتیم باید در بین نژاد و مذهب گنوستیکی این ماندائیهها فرق گذاشت یعنی باین نکته توجه نمود که بسهولت ممکنست فرض کرد که قسمتی از این جماعت قبل از انتشار این عقاید عرفانی اشراقی در بین آنها هم در همان ناحیه بودند و بآنجا مهاجرت نموده و مستقر شده و بعدها طریقه و مذهب ماندائی کنونی را اختیار کرده اند و البته خیلی ممکن بلکه مظنون است که قبل از آن و حتی در موقع مهاجرت و بدو استقرارشان در میسان پیرو و امت حضرت یحیی بوده اند چنانکه امروز هم هستند. و حتی بعضی از محققین (اگرچه خیلی نادرنند) حدس زده اند (که البته این حدس بامعتقدات مسلمین و مسیحیان موافقت ندارد) که اصلاً یحیی مؤسس دینی بود و عیسی هم از اصحاب و اتباع او بود و اساس و رکن آن دین تعمیم یا آب تنی در آب جاری (مخصوصاً در رود اردن که یحیی در ساحل آن میزیسته) بوده است و عیسی را هم او تعمیم داده و اکثریت امت او پس از گرفتاری و قتل او به عیسی که دعوی استقلال و تأسیس دین جدید کرد گرویده و از او پیروی نمودند. من این عقیده را

نمی‌توانم تایید و تصدیق قطعی بکنم ولی رد آن هم محتاج به استقراء دلایل است . شاید این فقره را که در دین ماندائی و در کتب مقدسه آنها مانند گنزه عیسی را مردود و مطعون می‌شمارند علامتی برای حدوث این نوع اختلاف در اوایل امر شمرده شود و ظاهراً بواسطه همین خلاف و خصومت دینی بین آن قوم اسرائیلی الاصل و یهودیان مسیحی شده و حملات اینها به فرقه یحیائیه این آخریها مجبور بترك دارو دیار و مهاجرت شده‌اند و بر حسب بعضی روایان کتب ماندائی تعقیب و اضطهاد شدید این فرقه از طرف هم و طمان خودشان در ۶۰ سال بعد از قتل یحیی بعمل آمد و پس از آن مهاجرت کلی پیش آمد . در قرون اخیره که تحقیقات علمی کامل نشده بود مسیحیان و مخصوصاً مبشرین آنها در مشرق باصرار تمام و مسلم دانستن عقیده خود ماندائیان را مسیحی شمرده و بآنها اسم مسیحیان یوحنا تعمیم دهنده میدادند و حتی در اوقاتی که دول مسیحی قدرتی در جنوب عراق و سواحل خلیج فارس داشته‌اند ماندائیه‌های محلی را جبراً به تظاهر به مسیحیت و امید داشته‌اند مثلاً در قرن یازدهم یعنی قریب سیصد سال قبل پرتگالی‌ها که در بصره تسلط داشتند همه ماندائیه‌ها یعنی صبه‌ها را مجبور بر رفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه میگرداند .

از کتب دینی ماندائیان دیده میشود که آنها جداً برخلاف یهود و نصاری و مسلمین و معتقدات آنها هستند و فقط بآیین زردشتی مخالفی محسوس نیست . شباهتها و توافقی‌های زیادی از هر نوع بین دین آنها و مراسم دینی‌شان با عقاید و آداب زردشتی وجود دارد که شاید بیان کامل و تفصیلی آنها محتاج بیک خطابه جداگانه و مستقلاً باشد و از عجایب موافقت‌ها و اتحاد منشأ رسوم بین این دو فرقه طریقه حساب زمان و سال و ماه ایرانی و ماندائی است که شاید با اصطلاح غلط فعلی متجددین ما آنرا تقویم بگویند . سال و ماه یا تاریخ (بمعنی حساب زمان) ایرانیان از عهد قدیم و شاید از اوایل قرن پنجم قبل از مسیح تا غلبه مسلمین در اواسط قرن هفتم مسیحی

مبنی بر ۳۶۵ روز بدون کسر اضافی شمردن سال شمسی بوده است که این حساب
 یابا اصطلاح ابداعی بنده گاه شماری بظن قوی از مصر اتخاذ شده و مستمرأ جاری بود
 و چون کسر اضافی سال شمسی حقیقی را که قریب یک ربع روز است علاوه نمی کردند
 و همین طورهمة سالها را پی در پی ۳۶۵ روز و بس می شمردند لذا محل و موقع نجومی
 ایام سال در هر چهار سال یک روز عقب می رفت و اگر مثلاً روز اول سال وقتی در اول
 حمل واقع بود با واقع میشد چهار سال بعد روز اول سال در ۲۹ حوت و هشت سال
 بعد در ۲۸ حوت و صد و بیست سال بعد در آخر دلو می افتاد و واضح است که اینکه
 عامه بیخبر در ایران تصور می کنند که نوروز ایرانی یعنی روز اول فروردین از قدیم
 همیشه در اعتدال ربیعی و اول حمل واقع بوده بی اساس است و وقوع نوروز در اول
 حمل فقط از زمان جلال الدوله ملکشاه سلجوقی است که در آن نقطه ثابت گردانیده
 شد پس سال و ماه ایرانیان همیشه در گردش بوده مانند سال و ماه قمری که مثلاً اگر امسال
 اول محرم در نیمه تیر ماه یعنی اوایل تابستان می افتد ده سال دیگر در اوایل فروردین
 خواهد بود چه در هر سال قریب یازده روز و در هر سه سال قریب یک ماه عقب می رود و
 در هر ۳۲ سال یک دوره سال را می گردد. سال قمری قریب ۱۱ روز از سال شمسی
 کوتاهتر است. سال ایرانی هم نسبت بسال شمسی حقیقی (که فرنگیها آنرا سال
 تروپیک گویند) چون ربع روز کوتاهتر است بتدریج عقب تر می رود و در هر صد و
 بیست سال مواقع ایام یکماه عقب تر واقع میشود چنانکه مثلاً اول سال زردشتی
 ایرانی که در اوایل عهد هخامنشیان مثلاً در اواخر سلطنت داریوش در حدود اوایل
 بهار بود (اگر چه ظاهراً در نزد سلاطین و دواتر دولتی هنوز معمول نبوده است) در موقع
 جلوس یزدگرد آخری آخرین پادشاه ساسانی یعنی در سنه ۶۳۲ مسیحی یا سنه ۱۱
 هجری در اواخر بهار و بطور تحقیق در روز ۱۶ ماه ژوئن رومی بود و در عهد غزنویان
 باز با اوایل بهار رسیده بود. این سال و ماه اگر استعمال آن منسوخ نشده یا وقفه

در آن پیدا نشده بود و تا امروز بدون تغییر جریان آن مداومت داشت امسال اول سال مطابق ۱۰ ژویه رومی یا ۲۳ ژویه فرنگی میشد. سال و ماه زردشتیان ایران عیناً بهمین ترتیب است و فقط اختلافی که با ترتیب قدیم اواخر عهد ساسانیان دارد بودن خمسه مسترقه یعنی پنج روز اضافی سال (یعنی اضافه بر ۳۶۰ روز) در آخر سال و بعد از ۳۰ اسفندارمذ ماه یعنی ماه دوازدهم است برخلاف ترتیب سابق (یعنی از اواسط دوره ساسانیان تا اواخر قرن چهارم هجری) که آن خمسه در آخر ماه هشتم بود یعنی با آخر آبان ماه الحاق میشد. امروز ماسه نمونه از ترتیب گاه شماری زردشتی قدیمی ایرانی داریم که یکی سال و ماه قسمت اعظم زردشتیان هند یا پارسیان است معروف به شاهنشاهی که بهمان ترتیب قدیم حساب می کنند جز آنکه حسابشان یکماه جلوتر است بجهاتی که بیان آن محتاج تفصیل بیشتری است و البته این اختلاف ناشی از اشتباه خود آنان است دوم حساب سال و ماه زردشتیان ایران و قسمتی از پارسیان هند موسوم به قدیمی است که حسابشان در همه چیز مطابق با حساب قدیم عهد ساسانی است جز در موقع خمسه مسترقه که چنانکه گفته شد در قدیم در آخر آبان بود و در نزد زردشتیان در آخر اسفندارمذ است و سومی حساب سال و ماه درمازندران است که در هر چیز و از هر حیث و کاملاً و نقطه به نقطه مطابق دقیق ترتیب اواخر دوره ساسانیان است و هر روز از سال آنها در همان موقع نجومی و شمسی واقع است که اگر سلطنت ساسانی تا امروز بی وقفه و بی هیچ تغییری در ترتیب حساب سال جاری مانده بود در آن نقطه بود یعنی عیناً بدون ذره ای کم و زیاد مطابق کامل حساب همین سال و ماه مازندرانی بود

اینهمه جمله معترضه راجع به گاه شماری فقط برای عرض يك نکته كه محالاً موقع ذکر آنست لازم و ضروری آمد و آن اینست كه سال و ماه ماندائیاها مانند سال و ماه مازندرانی عیناً و كاملاً و دقیقاً مطابق سال و ماه قدیم زردشتی ایرانی است

و این فقره در واقع جای حیرت است و شاید غیر قابل توجیه بنظر می آید اگر تفسیر ذیل بیان نمی شد. تا آنجا که اطلاع دارم شاید حقیر اولین کسی باشم که باین مطابقت دو حساب سال و ماه یعنی ایرانی و ماندائی توجه یافته ام و آن مطلب را در يك مقاله مخصوصی که بانگلیسی در مجلهٔ مدرسهٔ علوم شرقی لندن در سال ۱۹۴۰ مسیحی نشر کرده ام شرح دادم. در آن مقاله اینجانب از بعضی قرائن و آثار چنان حدس زده ام که چون در کتب دینی ماندائی ها در موقع ذکر ماه و سال ماه را با اسم فلان ماه میسان می نامد پس گمان می رود که قوم اصلی ماندائیم های قدیم در موقع استقرار در میسان حساب سال و ماه آن محل را اقتباس کرده اند منتهی اسم یعنی لغت ماه ها را بزبان خود نامیده اند. میسان در قدیم يك کشور آباد و معموری بود که سکنهٔ آن آرامی ها بوده و شاید هم يك جماعت ایرانی هم داشت (چنانکه حتی مقدسی در قرن چهارم از کثرت و عدد عظیم زردشتیان در بطائح یعنی همان نواحی سخن میگوید) مرکز حکومت شهر خاراکس سپاسینس بود که آن شهر جانشین شهر اسکندریه بود که اسکندر مكدونی آنرا در اوایل سال ۳۲۴ قبل از مسیح دره صب دجله بنا کرده بود. پس از آنکه آن شهر بسبب طغیان رود دجله ورود الایوس (کارون حالیه) خراب شد دوباره از طرف انطیوخوس ایفاناس که بین سالهای ۱۷۵ و ۱۶۴ سلطنت داشته و یا از طرف پدر او آنطیوخوس سوم در حدود سنهٔ ۲۰۵ قبل از مسیح با اسم آنطیوخیا بنا شد و مجدداً پس از آنکه این شهر هم با سیل ویران گردید شخصی بنام هیسپا اوسینا والی یاساتراپ آن کشور که آنطیوخوس آن ایالت را باو داده بود آن شهر را روی تپهٔ مصنوعی ساخت و باسدهای لازم مستحکم گردانیده و این شهر جدید را خاراکس هیسپا اوسینا نامید. این شهر همان است که بعد ها بنام استرآباد اردشیر و نزد عربها با اسم کرخ میسان مشتهر گردید. این نقطه مرکز مهمی برای تجارت و انبار مال التجاره برای مشرق زمین شد. هیسپا اوسینا که ایرانی و محتملاً

از باختر بوده و اسم اوستائی داشت يك سلسله سلاطین جدیدی تأسیس کرد و پس از مرگ انطیوخوس و یا شاید پس از شکست قطعی انطیوخوس هفتم سیدتس بدست اشکانیان در سال ۱۲۹ قبل از مسیح مملکت خود را یعنی میسان را مستقل نمود و از تحت تسلط سلوکیان خارج کرد و قدرت او بزودی تزايد گرفت بحدیکه در سال ۱۲۷ (ق. م) قلمرو حکومت او تا بابل انبساط یافته بود. قریب ۴۵۰ سال و بیشتر کشور میسان بشکل سلطنت مستقل پایدار بود تا آنکه بدست اردشیر بابکان باستقلال آن خاتمه داده شد. سکه های زیادی از میسان بدست آمده که از پانزده پادشاه است با خود مؤسس سلسله و از سنه ۱۲۴ قبل از مسیح تا ۱۱۸ مسیحی بانوشته یونانی و بعضی دیگر محتملاً بین ۱۳۸ و ۱۲۸ بانوشته ماندانی

ماندائیه که از نیمه اول قرن دوم مسیحی در همان خطه میسان مستقر شده بودند بسیاری از آداب و عادات بومیان مسکن جدید خود را اقتباس کردند و قطعاً حساب سال و ماه نیز یکی از آن جمله بود و خود آنها آنرا گاه شماری میسانی می نامند و در چندین جا از کتاب گینزه چنان آمده. ماههای ماندائی اسامی مرکب دارند یعنی اسم بروج دوازده گانه با اسامی کلدانی (بابلی متاخر) بایهودی برای ماهها استعمال میشوند مثلاً اسم ماه اول قم دول یا شباط است و اسم ماه دوم قم نون یا آدار و ماه سوم آمبر (حمل) یا نیسان. ماه اول مطابق فروردین ایرانی است و ماه دوم مطابق اردیبهشت و ماه هشتم شنبلیله (سنبله) مطابق آبان است و ختمه مسترقه در آخر آن است. اینجانب از همین ترتیب ماهها و اسامی آنها حدسی پیشنهاد کردم مبنی بر آن که در موقع تأسیس گاه شماری میسانی که از روی گاه شماری ایرانی اقتباس شده و عیناً مطابق آن بود فروردین ایرانی مطابق با ماه نجومی دل بوده است و این مطابقت اگر حقیقی بوده در اواسط قرن سوم و اگر تقریبی باشد بهر حال قبل از سال ۱۲۰ قبل از مسیح تواند شد. این حدس ابتدا ارتباطی با ماندائیه و دین آنها که قطعاً با آغاز تاریخ

مسیحی هم نمیرسد نداشته و ندارد. بلکه مربوط بسال و ماه میسانی و ابتدای اتخاذان بود که بلاشك از ایرانی گرفته شده ولی پوئش از محققین فرانسه که در تحقیقات و مطالعات راجع بمانی عالم درجه اول امروز است در کتاب خود در فهم مطلب پیشنهادی من اشتباه کرده و گمان کرده که من ماندائیهها را بآن قدیمی دانسته‌ام و گفته که این غیر ممکن است.

ماندائیهها از زمان قدیم در قسمت جنوبی یا سفالی بین النهرین بوده‌اند. آن جماعت در قرن چهارم هجری در همان اراضی باطلاقی بودند که ابن الندیم آنها را مغتسله و صابۃ البطایح بین واسط و بصره خوانده. هم چنین در قرون اولای اسلامی در آنجاها بوده‌اند که کتیبه‌های خوابیر بان عهد متعلق است. در قرن هفتم مسیحی نیز لابد در همان جوار عربستان بوده‌اند که ذکر آنها در قرآن آمده است. در یکی از کتب ماندائیان ذکر اختلاف شدید و اقسام مذهبی در شهر طیب در میسان که عدد عظیمی از ماندائیان در آنجا بوده‌اند بین ماندائیان آمده که ۸۶ سال پیش از استیلای مسلمین واقع شده. و نیز بقول میکائیل سیروس آنها فعالیت زیادی در عهد بلاش ساسانی در قرن پنجم مسیحی در مملکت ایران یعنی بین النهرین داشتند و البته در اوایل قرن سوم مسیحی هم در همانجا بوده‌اند که پدرمانی نظر بروایات میان آنها جای گزید و حتی در قرن دوم مسیحی هم باید نفوذ و تسلط و عده‌ای در میسان داشته باشند که سکه‌های پادشاهان اخیر میسان یا باصطلاح خاراسن عبارات ماندائی بخط ماندائی دارد،

امروزه ماندائیهها بیش از پنج هزار نفر نیستند و غالباً در عراق در کوت و سوق الشیوخ و بصره ساکن‌اند و هم چنین در خوزستان ایران مخصوصاً در اهواز. يك دفتر ثبت اسناد نزد شیخ آنها برای امور شخصی و اجتماعی آنها است و آن شیخ بواسطه زحماتی که باو میرسد مکرر بمن مراجعه کرده و بطهران هم می‌آمد. زبان ماندائی يك قسمت از آرامی شرقی است که در جنوب عراق تکامل یافته و ظاهراً زبان قدیمی

است. محتملاً از عهد قبل از عیسی. بهترین فهرست راجع بکتاب و مقالات درباره‌ها اندامیان از کرلینگ و پالی است که این آخری تا آنجا که در خاطر دارم قریب ۲۲۰ کتاب و رساله و مقاله در این باب ثبت نموده است.

عدد صبه‌ها سابقاً خیلی بیشتر بوده ولی حملات و تجاوزات مجاورین در قرون اخیر قسمت زیادی از آنها را فانی کرد خصوصاً از طرف آل مشعشع.